

عدم امکان شناخت ذات خدا

سید مسعود عمرانی

عضو حلقه علمی کلام

چکیده: محال بودن شناخت گُنه ذات خداوند از جمله مسائل اساسی در الهیات اسلامی است. این مهم از راه براهین عقلی قابل اثبات است. همچنین مؤیداتی از آیات و روایات بر این مسئله وجود دارد. متکلمان، فیلسوفان و عارفان مسلمان نیز بر این حقیقت تأکید کرده‌اند. بر اساس این براهین و سخنان باید گفت که گرچه حقیقت ذات حق تعالی برای ما مجهول است اما شناخت اجمالی اسماء و صفات باری تعالی امکان پذیر است.

واژگان کلیدی: علم حصولی، علم حضوری، شهود، نامحدود، ماهیت، کنه ذات خدا.

مقدمه

انسان به صورت فطری درک می‌کند که وجودش وابسته به موجودی قادر و بی‌نیاز است. خدایی که ذات و صفات او غیرمتناهی و نامحدود است و شناختن حقیقتش ممکن نیست؛ زیرا احاطه متناهی بر نامتناهی محال است. علاوه بر فطرت، این مسئله از طریق عقل و نقل نیز قابل اثبات است. برای تبیین این موضوع، در آغاز با ابزار شناخت آشنا می‌شویم.

ابزار شناخت

۱. حواس ظاهری؛ صرفاً با عوارض و ظواهر اشیاء سر و کار دارد و با وجود گستردگی

و کثرت معرفت‌هایی که به انسان می‌دهد، از نظر زمانی و مکانی محدود است.
۲. عقل؛ نیروی ویژه‌ای است که مفاهیم کلی را درک می‌کند و در این معنا نقش‌های مختلفی دارد که استدلال از جمله آنهاست.

۳. قلب؛ انسان می‌تواند از راه قلب و دل به معارف عظیمی دست یابد به گونه‌ای که آنچه دیگران با استدلال بدان می‌رسند شهود کند. عرفا در پی شناخت خدا از این راه‌اند.

از جنبه‌ای دیگر و در یک تقسیم‌بندی کلی، شناخت و معرفت با حصولی است و یا حضوری.

شناخت حصولی از راه مفاهیم ذهنی با توجه به استدلالات عقلی و فلسفی بدست می‌آید و شناخت حضوری معرفتی است که بدون واسطه مفهوم و صورت ذهنی ایجاد می‌شود. معرفت حضوری از قبیل معرفت‌های عرفانی و شهودی است که واقعیت خارجی شیء مورد شهود قرار می‌گیرد. البته در شناخت حصولی از مقدمات حسی و تجربی هم بهره گرفته می‌شود. با تفکر در نشانه‌های خداوند با نظم موجود در جهان، می‌توان به شناختی از خداوند رسید که از اقامه براهین ساده هم به‌دست می‌آید، اما در مواردی که انسان بخواهد به شناخت بیشتری دست یابد، لازم است که از مقدمات عقلی نیز کمک گیرد.^۱

دلایل عقلی عدم امکان شناخت کنه ذات خداوند

در فلسفه و عرفان اسلامی ثابت شده است که شناخت کامل ذات پاک خداوند با علم حصولی و علم شهودی ممکن نیست.
 دلایل عدم شناخت با علم حصولی:

۱. خداوند متعال ذاتی نامحدود و از هر جهت مطلق و نامتناهی است و از ماهیت نیز منزّه است؛ پس مفهوم‌گیری ماهوی از ذات او امکان ندارد. در این صورت، بشر با چه ابزاری می‌خواهد کنه ذات آن وجود مقدس را بشناسد؟
۲. حقیقت هستی محض هرگز به ذهن نمی‌آید زیرا عینی بودن، ذاتی و متن هویت اوست و اگر چنین چیزی ذهنی شود، انقلاب ذات (هویت، نه ماهیت) لازم می‌آید و انقلاب ذات، خواه به معنای ماهیت و خواه هویت، محال است.
۳. مفاهیم ذهنی همچون آینه فقط نشان‌دهنده ذات خداونداند نه خود ذات؛ زیرا

۱. ر.ک: محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۳۲.

مفهوم همواره کلی است و ذات واجب شخصی خارجی است.
 ۴. مفهوم را نفس به وجود می‌آورد و به آن قیام صدوری دارد و واجب‌تعالی منزّه از آن است که به وسیله نفس به وجود آید.
 ۵. مفهوم، اقول می‌پذیرد و واجب‌تعالی میرای از اقول است.
 ۶. مفهوم غایب است و واجب از غیبت به دور است.
 بنابراین، بر اساس براهین بادشده واجب هرگز به ذهن نخواهد آمد. البته افراد عادی چاره‌ای جز شناخت خداوند از راه علم حصولی ندارند.^۱
 شناخت کامل خداوند با علم شهودی نیز ممکن نیست؛ زیرا خداوند موجودی نامتناهی است و هستی نامحدود هرگز در حیطه شهود موجود محدود قرار نمی‌گیرد. تأثیر این مطلب در حد تنزیه ذات پاک خداوند است نه تعطیل عقل از شناخت؛ بلکه این مطلب در حد خود، شناختی اجمالی از خداوند است.^۲

بررسی دلیل اول

همان‌گونه که گفته شد، دلیل اول مبتنی بر اثبات دو موضوع است: نامحدود بودن خداوند و ماهیت‌نداشتن او. اینک به توضیح این دو می‌پردازیم:

الف. نامحدود بودن حق تعالی؛

از ادله وجود خداوند درمی‌یابیم که هستی خداوند از خود اوست و علتی خارج از وجودش ندارد. این موضوع که وجود ذات مقدس الهی از خود اوست، به ما می‌فهماند که ذات او «عین هستی» و «هستی مطلق» است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت اگر موجودی هستی‌اش از خودش نباشد، قطعاً هستی را از دیگری گرفته است و چنین موجودی نمی‌تواند خودبه‌خود وجود داشته باشد. تنها هستی مطلق و وجود محض است که وجود او از خود اوست و عین وجود است و نه تنها خود، اصل هستی خودش است؛ بلکه سرچشمه و اصل هستی دیگر موجودات نیز اوست. برای مثال، ما در مورد خودمان می‌گوییم عمرمان محدود است و آغاز و انجام دارد. قبل از تولد بدین‌گونه نبوده‌ایم و بعد از مرگ هم این‌گونه نخواهیم بود. این محدود بودن به معنای آمیختگی به عدم است. در مورد خداوند نیز می‌گوییم که او هستی مطلق است. هستی مطلق

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: صدر المتألهین، اسفار الأربعة، ج ۶ ص ۴۱؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۲، ص ۳۹.
 ۲. ر.ک: همان، ص ۴۰.

به هیچ صورت آلوده به عدم نیست و هیچ مناسبتی با «عدم و نیستی» ندارد؛ بنابراین، ذات الهی هیچ گونه محدودیت یا آلودگی به عدم ندارد.

همان گونه که ذات خداوند چنین است، صفات او نیز همین گونه است، زیرا تمام صفات خداوند بازگشت به وجود و هستی و ذات می کنند. علم بک نوع هستی است و قدرت نیز همانند دیگر اوصاف، نوعی هستی است. حال ذاتی که عین هستی و هستی مطلق است، صفات او نیز عین هستی مطلق است و هیچ گونه آلودگی به عدم ندارد. تمام کمالات ذات نامتناهی، نامحدود است و هیچ قیدی ندارد زیرا هر قیدی بر هستی مطلق، جنبه عدمی دارد. در نتیجه تمام اوصاف خداوند، عین ذات او هستند و بدون اینکه بتوان قیدی در مورد آنها تصور کرد از هر جهت بی نهایت اند.

علاوه بر این، با فرض جسم بودن خداوند، وجود او نیازمند مکانی خواهد بود که در آن جای گیرد و نیاز با خدایی سازگاری ندارد. نیز هر جسمی مرکب از اجزاء است و هر مرکبی به اجزای خود نیازمند است. حال اگر خداوند جسم باشد، باید او را مرکب و نیازمند بدانیم، در حالی که گفته شد نیاز و احتیاج با خدا بودن و دارا بودن همه کمالات سازگار نیست.^۱

ب. ماهیت نداشتن حق تعالی؛

علامه طباطبایی در نهاییة الحکمة (فصل سوم از مرحله چهارم)، بابی را با عنوان «أن واجب الوجود بالذات، ماهیته إنیته» اثبات می کند که ذات حق تعالی ماهیت ندارد. علامه در یکی از برهانها چنین می گوید: «همه آنچه ماهیت دارند ممکن هستند، عکس نقیض این قضیه این می شود: چیزی که ممکن نیست، ماهیت ندارد؛ پس واجب تعالی ماهیت ندارد.»^۲

مقصود نفی واسطه در عروض است. ماهیات امکانی برای موجود شدن به واسطه در عروض نیاز دارند که همان وجود خود آنهاست. یعنی موجودیت اولاً برای وجود آنها و سپس به واسطه وجود آنها بر ماهیت آنها عارض می گردد. واجب الوجود بالذات بدلیل نداشتن ماهیت در حمل وجود بر او به واسطه در عروض نیازمند نیست؛ زیرا وجود عین ذات اوست. مقصود از اینکه او ماهیت ندارد، این است که ما در ممکنات دو حیثیت می یابیم: یکی بیان کننده چیستی آنهاست و دیگری هستی آنها را نشان

۱. رک: ناصر مکارمشیرازی، خدا را چگونه بشناسیم، ص ۵۶؛ شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. سید محمدحسین طباطبایی، نهاییة الحکمة، فصل چهارم از مرحله هشتم، ص ۱۶۵.

می‌دهد. ماهیت، مرز وجودی و بیان‌کننده چستی موجودند و با حیث وجود متفاوت است. می‌خواهیم بگوییم که واجب‌الوجود دو حیثیت ندارد و همچون ممکنات، مرکب از ماهیت و وجود نیست. چستی او همان هستی مطلق و بی‌مرز اوست نه امری مغایر و زاید بر هستی او.

برهان بر ماهیت‌نداشتن حق تعالی

هر موجود دارای ماهیت، وجودش عارض بر ماهیتش می‌گردد و روشن است که هر عارض شدنی علت می‌خواهد. پرسش این است که علت عروض وجود واجب بر ماهیت او چیست؟ اگر گفته شود موجود سومی باعث عارض شدن وجود واجب بر ماهیتش شده است، لازمه‌اش این است که واجب‌الوجود، معلول آن موجود باشد و این با واجب‌بودن او ناسازگار است؛ اما اگر گفته شود که خود ماهیت واجب به عنوان علت وجودش را بر خودش عارض می‌کند.

در اینجا به حکم آنکه علت باید بر معلول تقدم بالوجود داشته باشد، می‌بایست ماهیت به وجود خود بر معلول که همان وجود عارضی اوست مقدم شود. اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا وجود متقدم با وجود متأخر یکی است یا دو تا؟ اگر یکی است، تقدم شیء بر خودش لازم می‌آید زیرا وجود متأخر چگونه در مرتبه متقدم واقع شده است، درحالی که عین اوست. اما اگر دو وجود باشند محال دیگری رخ خواهد داد و آن اینکه موجودی به نام واجب‌الوجود، دو نحوه وجود خواهد داشت: یکی وجود مربوط ماهیتش و دیگری وجودی که ماهیت، آن را بر خودش عارض می‌کند، زیرا در جای خود، امتناع تعدد وجود برای یک موجود ثابت شده است.

علاوه بر این، درباره وجود ماهیت واجب که به عنوان علت، تقدم بر معلول دارد، می‌توان پرسید که آن وجود را چه کسی داده است؟ اگر موجود دیگری غیر از واجب داده باشد، با وجوب واجب، منافات دارد و اگر ماهیت او، این وجود را اعطا کرده باشد، پس آن ماهیت به حکم آنکه علت است، باید تقدم بالوجود بر معلول خود داشته باشد.

پرسش‌های باد شده همه دوباره باز قابل تکرارند که در صورت ارائه همین پاسخ‌ها دچار تسلسل خواهیم شد.

از آنچه تا به حال گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که اراییه تعریف حصولی از یک موجود، مستلزم آن است که او دارای محدودیت و ماهیت است. و چون خداوند

متعال محدودیت و ماهیت ندارد، مفهوم‌گیری ماهوی از ذات او نیز معنا ندارد. معنای ماهیت به کار رفته در مورد خداوند هم هویت یا به اصطلاح: «ما به الشیء هو هو»^۱ است، نه ماهیت اصطلاحی آن‌گونه که برخی مانند فخر رازی و دوانی و غزالی توهم نموده‌اند.^۲ زیرا حق آن است که برای ذات حق تعالی ماهیتی تصور نمی‌شود، چراکه ماهیت داشتن به معنای محدود بودن است و این با واجب‌الوجود بودن سازگار نیست. حال که ملاحظه شد خدای متعال ماهیتی ندارد تا بتوان صورت آن را به ذهن آورد، نتیجه می‌گیریم که نمی‌توان خداوند را با علم حصولی شناخت و به عبارت دیگر شناخت و معرفی خداوند به علم حصولی غیر ممکن است. همچنین شناخت کامل خداوند با علم شهودی نیز ممکن نیست؛ زیرا خداوند هویت نامتناهی وجودی است و هستی نامحدود هرگز در حیطة شهود موجود محدود قرار نمی‌گیرد. بنابراین تمام درک و علم در اینجا، علم به عجز از درک حقیقت ذات خداوند و اعتراف به عدم امکان معرفت و عدم امکان درک اوست.^۳

دفع توهم

ممکن است در این رابطه این اشکال مطرح گردد که چگونه وجود موجودی را که حقیقت کُنه آن شناخته نمی‌شود می‌توان قبول کرد و به آن ایمان آورد؟ در پاسخ باید گفت که حقیقت بسیاری از موجوداتی که وجودشان را پذیرفته‌ایم نامعلوم و ناشناخته است؟ مگر حقیقت نور، حقیقت ماده و برق، حقیقت روح و حیات را فهمیده‌ایم؟ حقیقت کدام مخلوق بر ما معلوم شده است تا به حقیقت خالق مخلوقات پی ببریم؟

بنابراین معلومات ما، مربوط به ظواهر است نه حقایق! اما تنها فرقی که کُنه ذات خدای خالق با مخلوقات دارد، این است که محال بودن درک کُنه ذات خداوند با برهان عقلی ثابت شده است؛ ولی محال بودن درک ذات مخلوقات، برهانی نیست. آنچه عقلاً امکان دارد و با تجربه هم ثابت شده است، این است که حقایق آنها همچنان ناشناخته مانده است. بنابراین روشن است که عجز بشر از معرفت کُنه ذات خداوند، امری واقعی است که غیر از این نمی‌تواند باشد. علاوه بر این، انسانی که هنوز آنچه را که دائماً با

۱. صدر المتألهین، اسفار الأربعة، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲. مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ص ۱۹۴.

۳. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۲، ص ۳۹.

آنها در تماس است و بوسیله چشم، گوش، زبان، قوه لامسه و قوه شامه آنها را تجربه می‌کند، نشناخته است و حتی به حقیقت ذات و هستی خود پی نبرده است، به طریق اولی از شناخت حقیقت خداوند ناتوان‌تر است.^۱

بررسی آیات و روایات

الف. مؤیدات قرآنی

۱. «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»^۲؛ «خداوند شما را از خود بر حذر می‌دارد.»

این آیه، انسان‌ها را از ذات خویش تحذیر می‌کند. مفسران^۳ هر چند معنای «نفسه» را به معنای مجازی یعنی عذاب حمل کرده‌اند؛ اما به اعتقاد برخی می‌تواند معنای نفس، معنای ظاهری آن یعنی ذات الهی باشد و مقصود از آن، تحذیر از تعمق و مطالعه در ذات الهی باشد که بر همگان پنهان است. صدر المتألهین در «اسرارالآیات»،^۴ آشتیانی در «اساس التوحید»^۵ و جوادی آملی در «توحید در قرآن»،^۶ طرفدار این دیدگاه‌ها هستند.

۲. «وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»^۷؛ «ولی آنها به او احاطه ندارند.»

در این آیه تصریح شده است که انسان‌ها از نظر علم، به خداوند هیچ احاطه‌ای ندارند و مقصود از نفی احاطه علم، علم به ذات خداوند است؛ چراکه علم به اسما و صفات هر چند به صورت اجمالی برای انسان امکان‌پذیر است. شیخ اشراق^۸ در اثبات این حقیقت بر این آیه استشهاد نموده است.

۳. «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^۹؛ «آنها خدا را درست نشناختند.»

امام صادق^{۱۰} در تفسیر این آیه فرموده‌اند: «ان الله لا یوصف و کیف یوصف و قد

۱. ر.ک: لطف‌الله صافی گلپایگانی، الهیات در نهج‌البلاغه، ص ۱۲۰.

۲. آل عمران/۲۸.

۳. شیخ طوسی، تفسیر التبیان، ص ۴۳۵، ذیل آیه.

۴. صدر المتألهین، اسرارالآیات، ص ۵۲.

۵. میرزامهدی آشتیانی، اساس التوحید، ص ۱۹۶.

۶. عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۳۴.

۷. طه/۱۱۰.

۸. شیخ اشراق، سه رساله، ص ۳۳.

۹. انعام/۹۱.

۱۰. شیخ کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۰۳.

قال فی کتابه: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾... فلا یوصف به قدر الا كان أعظم من ذلك؛ «همانا خداوند به وصف نیاید، چگونه خدا وصف شود در حالی که در کتابش می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾؛ پس خدا به اندازه‌ای متصف نشود مگر اینکه از آن بزرگ‌تر و بالاتر است.»

ب. مؤیدات روایی

۱. رسول اکرم ﷺ: «ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار»؛^۱ «خداوند از حیطة (فهم) عقول در پرده است، چنان که از دید چشمان پوشیده است.»
 ۲. حضرت علی عليه السلام: «الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصى نعمائه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذي ليس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا أجل ممدود»؛^۲ «حمد مختص به ذات جامع جمیع صفات کمال است که گویندگان به مدحتش نرسند و شمارندگان (و عالمان به علم اعداد) نعمت‌های او را نتوانند شمرد و کوشش کنندگان، ادای حق او را نمی‌کنند، آنکه اندیشه‌های عمیق و دور، حقیقت او را ادراک نمی‌نمایند و ژرفای هوش‌ها او را درنیابند، آنکه صفتش حد و مرز و اندازه‌ای ندارد و برای آن نعمت موجود و زمان معلوم شده نیست.»

حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید: «الله معناه المعبود الذي يأله فيه الخلق و يؤله اليه و الله هو المستور عن درك الأبصار المحجوب عن الأوهام و الخطرات»؛^۳ «الله، به معنای معبودی است که خلق در آن متحیر ماندند و به آن پناه می‌جویند. خدا از شناخت دیدگان پوشیده و از اوهام و خطورات ذهنی در حجاب است.»

حضرت علی عليه السلام تأکید می‌کند که هر تصویری که انسان از خداوند دارد آن خدای حقیقی نیست؛ بلکه خلاف آن است: «ما تصور فهو بخلافه»؛^۴ این سخن حضرت بر عدم امکان تصور ذات الهی تأکید دارد. حضرت در ادامه کلام می‌فرماید:

«ليس بإلهٍ مَنْ عُرِفَ بنفسه هو الدال بالدليل عليه»؛ «آنچه با حقیقت و تمام

۱. صدر المتألهين، المبدأ و المعاد، ص ۱۳۰.

۲. سید علی نقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۳۱.

۴. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴، ص ۲۵۳.

ذات خویش شناخته شود خدا نیست، خداوند خود با دلیل و نشانه به سوی خویش راهنمایی و دلالت می‌کند.»

در این روایت، به صورت دقیق و عقلی، علت وصفناپذیری خداوند تبیین شده است. توضیح اینکه وصف بک موجود مساوی با تحدید و مشخص نمودن آن است و از سوی دیگر، مشخص شدن یک موجود، نشانه محدودیت و عددپذیری آن است که با وجود ازلی خداوند سازگار نیست.

حضرت در روایتی دیگر با تقسیم معرفت خدا به معرفت استغراقی و اجمالی، اولی را ناممکن می‌دانند:

«فاما معرفة الاستغراق و الاحاطة فغير جائزة له و لا واقعة عليه لما تقدم له من الأزل و الخروج من الحدث»^۱

در این روایت، علت ناممکن بودن معرفت استغراقی خداوند، وجود ازلی و خروج از دایره حدوث بیان شده است.

۳. امام حسین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «يا من لا يعلم كيف هو الا هو با من لا يعلم ما هو الا هو با من هو لا يعلمه الا هو»، «ای آنکه که جز او نمی‌داند که او کیست. و ای آنکه حقیقتش را جز او نمی‌داند، و ای کسی که نمی‌داند او را، مگر خود او.»^۲

در این روایت به سه موضوع بسیار مهم اشاره شده است: کیفیت خداوند، ذات خداوند و احاطه علمی او. فهم این سه موضوع از قدرت مخلوق خارج است و از شئون ذات واجب الوجود به شمار می‌رود. پس به اصل اول اشاره فرمود که: «يا من لا يعلم كيف هو الا هو» یعنی علم به چگونگی کیفیت حق تعالی که می‌فرماید فقط ذات خداوند آن را می‌داند. در موضوع دوم می‌فرماید که علم به حقیقت او مخصوص به خود اوست و در موضوع سوم بیان می‌فرماید که او از نظر علم، محاط واقع نمی‌شود، یعنی احاطه علمی بر خداوند ممکن نیست به همین دلیل کسی جز خود او به خودش علم ندارد. این اصول سه‌گانه مورد اتفاق فلاسفه و مؤید به دلایل عقلی و براهین قوی است، کتاب و سنت هم مؤید این مطلب هستند.^۳

۴. امام سجاد علیه السلام: «قَالَ لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ

۱. همان، ج ۳، ص ۱۷.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۳. محمدتقی تقوی فائزی، شرح دعای عرفه امام حسین علیه السلام، ص ۴۵۵.

۴. محمدبن یعقوب، کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۳۶.

يَقْدِرُوا»؛ «اگر اهل آسمان و زمین گرد هم آیند که خدا را به عظمتش توصیف کنند، نتوانند».

۵. امام صادق علیه السلام با اشاره به محدودیت قلب و بینایی انسان خاطر نشان می‌فرماید که انسان با این شرائط نمی‌تواند ملکوت آسمان و زمین را بشناسد؛ «تریدان تعرف بهما السموات و الارض»^۱.

۶. امام رضا علیه السلام نیز به استحالة شناخت کُنه ذات خداوند به وسیله اذهان و عقول تصریح می‌کند: «ممتنع عن الأوهام ان تكتنهنه و عن الأوهام أن تستغرقه و عن الأذهان ان تمثله قديست من استنباط الإحاطة به طوح العقول و نصبت عن الإشارة إليه بالإكتناه بحار العلوم ... قد ضلت العقول في أمواج تيار إدراكه و تحيرت الأوهام عن إحاطة ذكر ازليته»^۲؛ «شناخت کُنه ذات الهی و استغراق بر آن برای وهم‌ها و همچنین تمثیل آن برای اذهان ناممکن است. همانا عقل‌های بلندپرواز از احاطه بر خداوند نومید و دریای علوم از اشاره به کُنه ذات الهی خشک شده است. ... به تحقیق عقل‌ها در امواج طوفان شناخت او گمراه و وهم‌ها از احاطه بر ذکر ازلیت او متحیر گشتند».

نکته

شناخت خداوند در نصوص دینی از دو منظر یعنی عدم شناخت ذات الهی و شناخت اجمالی اسماء و صفات مورد توجه قرار گرفته است. در مورد منظر اول توضیحات لازم ارایه شد. اما از سوی دیگر، آیات و روایاتی وجود دارد که انسان‌ها را به شناخت خداوند دعوت می‌کنند. روشن است که این دو گونه آیات و روایات متعارض نیستند. زیرا با مطالعه مجموع آنها بدست می‌آید که نهی، از تعمق در ذات الهی و تلاش برای شناخت ذات حق تعالی صورت گرفته است. اما نصوص دیگر که به معرفت خدا امر می‌کنند، مقصودشان شناخت اجمالی اسماء و صفات الهی است که برای بشر تا حدی مقدور است.

۱. شیخ صدوق، همان، ص ۴۴۱.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴، صص ۲۲۲ و ۲۲۸.

دیدگاه دانشمندان اسلامی

۱. فارابی^۱

«ما حقیقت خداوند را نمی‌شناسیم؛ بلکه تنها این را می‌دانیم که او واجب‌الوجود است و وجوب وجود از لوازم ذات اوست، نه حقیقت او. سپس بر اساس این لازم، به لوازم دیگر او مانند بگانگی و اوصاف دیگرش پی می‌بریم.»

۲. ابن‌سینا^۲

ابن‌سینا پس از بحث درباره قوای ادراکی انسان می‌گوید: «انسان نمی‌تواند حقیقت موجودات به ویژه موجودات غیر مرکب را دریابد، تنها چیزی که برای انسان قابل درک است، لوازم و خواص موجودات است و چون خداوند بسیط‌ترین موجودات است، آنچه انسان می‌تواند از او دریابد چیزی جز وجوب وجود نیست.»

۳. ابن‌عربی^۳

«معرفت ذات و عین حق برای مخلوق ناممکن است و حق مطلق، به فکر و اندیشه موجود مقید در نمی‌آید و تمنای علم به ذات حق، برای مخلوق ناتوان از ادراک نفس خویش، آرزویی دست‌نیافتنی است.»

وی در فرآزی دیگر بیان می‌کند: «تمنای علم به ذات حق از راه ادله عقلی و حتی مشاهده، حاصلی جز حیرت نخواهد داشت.» او سپس از راه‌های مختلف و استدلال‌های گوناگون به نفی احاطه علمی بر ذات حق تعالی می‌پردازد.

۴. شیخ اشراق^۴

شیخ اشراق با اشاره به حدیث: «سبحانک من لیس للخلق الی معرفته سبیل» می‌نویسد: «مقصود آن است که او را چنان که اوست کس نتواند شناختن؛ اما هر کس به قدر استعداد و مرتبت خود معرفتی حاصل کند و به قدر سیر و سلوک خود مرتبت آن حضرت بیابد.»

۵. صدر‌المتألهین^۵

ملاصدرا در این باره می‌گوید: «اما معرفة الذات فهي اضيقها مجالاً و ارفعها منالاً و

۱. سید یحیی یثربی، تاریخ تحلیلی انتقادی فلسفه اسلامی دینی، ص ۴۷۰.

۲. ابن‌سینا، الهیات شفا، فصل پنجم.

۳. محی‌الدین ابن‌عربی، الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۳۴۱.

۴. شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۳۷۶.

۵. صدر‌المتألهین، همان، ص ۵۱.

ابعداً عن الفكر و الذكر اذ حقيقة الواجب جل مجده هوية بسيطة غير متناهية الشدة في النورية و الوجود و حقيقته عين التشخيص و التعین ... و ليس للمعلول المقهور عليهان بحيط بعلمه العلة له و القاهر عليه و الا لا نقلب المعلول علة و المقهور قاهراً و هو محال»^۱ او در این کلام، تساوق خداوند با عین وجود و غیرمتناهی بودن آن را دلیل عدم امکان شناخت ذکر می‌کند و در ادامه، روایت ناهی از تفکر در ذات الهی را بر آن حمل و تفسیر می‌کند. وی خاطر نشان می‌کند تا زمانی که انسان در جوهر نفس خویش گرفتار است نه تنها نور وجه الهی، بلکه نور اشعه آن او را می‌سوزاند و به وصول به معرفت ذات نمی‌رسد، مگر اینکه به مقام فنا نایل آید.

۶. علامه طباطبایی^۱

علامه طباطبایی در تقریر عدم امکان شناخت ذات الهی می‌نویسد: «توحید ذاتی به معنای شناخت خود ذات امری محال است؛ زیرا معرفت برآیند نسبتی بین شناسنده و شناخته شده است و حال آنکه در مقام ذات نسبتی وجود ندارد. از این رو باید گفت که هرگونه شناختی که به او تعلق می‌گیرد به اسم تعلق گرفته است نه به ذات، و هیچ‌کس به او احاطه علمی ندارد.» علامه آن دسته از روایات را که از ورود به مباحث خداشناسی بر حذر داشته‌اند، بر نهی ارشادی حمل می‌کند و معتقد است که آنها به انسان‌های مبتدی و عوام اختصاص دارند.^۲

۷. آیت‌الله جوادی آملی^۳

آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد: «بدیهی است که نه با همت‌های فکری اندیش‌مندان حکمت و کلام که در سپهر معرفت حصولی بلندپروازی دارند و نه با فطانت عارفانه افرادی که در دریای شناخت شهودی غواصی می‌کنند، نمی‌توان به اوج آسمان یا به عمق دریای شناخت ذات خداوند ره یافت و به کنه گوهر او معرفت پیدا کرد، خواه در غوص دریای معرفت، آیات انفسی را تعمق کنند یا به قله آن پرکشیده، آیات آفاقی را بنگرند. در هر حال راه از سمک تا سمک مسدود است؛ زیرا در آن مقام منیع که جای تنزیه است و (لیس کمثله شیء)، هرچه بیشتر پیش رویم، اعتراف به جهل عمیق‌تر و بیشتر خواهد شد. خدا ذاتی نامحدود دارد و از هر جهت مطلق و نامتناهی است و از جهت و مکان منزّه است بلکه خود، خالق جهت، مکان و زمان است

۱. سید محمدحسین طباطبایی، رسائل توحیدی، صص ۳۵ و ۱۵۶.

۲. سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۵۳.

۳. عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۳۳.

و هرگز جهت، زمان و مکان بر او محیط نیست.»

۸. ابن‌میشم بحرانی^۱

وی نیز در این باره می‌نویسد: «حقیقته تعالی مجهولة الكنه غير معلومه لغيره»؛ «حقیقت و کنه ذات خداوند بر غیر خودش معلوم نیست.» ملاعبدالله زنوزی در «لمعات الهیه»^۲ و آشتیانی در «اساس التوحید»^۳ نیز از این دیدگاه جانب‌داری کرده‌اند.

دیدگاه متکلمان

متکلمان امامیه نیز مانند فلاسفه بر امتناع معرفت کنه ذات الهی تأکید دارند.^۴ البته بیشتر متکلمان اشاعره و معتزله چنین شناختی را ممکن می‌دانند. حاصل تلاش اهل کلام در این زمینه را می‌توان در شرح مقاصد تفتازانی ملاحظه کرد.^۵

نتیجه

با برهان عقلی ثابت شد که موجود محدود، نه با علم حضوری و نه حصولی، قادر به شناخت ذات موجود نامحدود نمی‌باشد. زیرا برای ارایه تعریف حصولی از یک موجود، او باید دارای محدودیت و ماهیت باشد در حالی که خدای متعال محدود نیست و ماهیت هم ندارد، پس مفهوم‌گیری ماهوی از ذات او معنا ندارد. همچنین شناخت کامل خدا با علم شهودی نیز ممکن نیست، زیرا خداوند هویت نامتناهی وجودی است و هستی نامحدود هرگز در حیطة شهود موجود محدود قرار نمی‌گیرد. آیات و روایات و بسیاری از متکلمان، فیلسوفان و عارفان مسلمان نیز بر این حقیقت تأکید کرده‌اند. بر اساس این دلایل باید گفت که گرچه شناخت حقیقت ذات حق تعالی برای ما امکان ندارد، اما این موضوع سبب نمی‌شود که از عظمت شناسایی اجمالی باری تعالی غافل بمانیم.

۱. ابن‌میشم بحرانی، قواعد المرام، ص ۷۵.

۲. زنوزی، لمعات الهیه، ص ۸۱.

۳. میرزاهمدی آشتیانی، همان، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۷۶.

۵. سید یحیی یثربی، تاریخ تحلیلی انتقادی فلسفه اسلامی دینی، ص ۴۶۶.

منابع

۱. ابن سینا، لهیات شفا، با مقدمه و تعلیقات ابراهیم مدکور، بیروت، بی تا.
۲. ابن عربی، محی الدین، لفتوحات المکیة، دار صادر، بیروت، بی تا.
۳. آشتیانی، میرز امهدی، اساس التوحید به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
۴. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام، کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، قم، ۱۹۹۸ م.
۵. تقوی قاننی، محمد تقی، شرح دعای عرفه امام حسین علیه السلام، تهران، بدر، ۱۳۷۱.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، ج ۲، توحید در قرآن، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۳.
۷. زوزی، معات الهیة، مصنفات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
۸. شیخ اشراق، سه رساله، انجمن فلسفه ایران، تهران، ۱۳۵۶.
۹. شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۱ و ۳، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
۱۰. شیخ صدوق، التوحید، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۳ ق.
۱۱. صافی گلپایگانی، لطف الله، لهیات در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه، تهران، ۱۳۶۱.
۱۲. صدر المتألهین، محمد، سرار الآیات، تهران انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۷۶.
۱۳. _____، اسفار الأریعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین، رسائل توحیدی، ترجمه: علی شیروانی، الزهراء، تهران، ۱۳۷۰.
۱۵. صدر المتألهین، محمد، المبدأ و المعاد، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۰.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین، نهیة الحکمة، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۲.
۱۷. طوسی ابو جعفر، تفسیر النبیان، دار احیاء التراث، بیروت، بی تا.
۱۸. فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی جا، بی تا.
۱۹. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، انتشارات اسلامی، تهران، بی تا.
۲۰. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، چاپ پنجم، حکمت، تهران، ۱۳۶۷.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، خدا را چگونه بشناسیم، نشر محمد، تهران، بی تا.
۲۲. یشربی، سید یحیی، تاریخ تحلیلی انتقادی فلسفه اسلامی دینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.